

# اهل حق

۴

از : دکتر حشمت الله طبیبی



## روزه سه روزه اهل حق و جشن خواندگار

اهل حق هر سال در زمستان سه روز روزه میگیرند ، از آداب آن اینکه در شب اول آتش روشن میکنند و هر خانواده هر شب باید نذر داشته باشد، نذر شب اول بافتخار پیر ازلی و شب دوم بافتخار دلیل ازلی و شب سوم بافتخار مصطفی داودان و شب چهارم که شب شام حق است بافتخار پادشاه حقیقت است. در پایان روز سوم با آداب مخصوصی روزه خود را میشکنند و باصطلاح با صرف شام حق افطار میکنند .

برای تهیه شام حق هر خانواده بمناسبت استعداد مالی خود بره یا خروسی ذبح کرده با برنج طبخ میکند . در دهات اهل حق خانوادهها در خانه بزرگ روحانی(سید) ، یا کدخدا و در شهرها در خانه بزرگ طایفه جمع میشوند و هر خانواده باید غذای پخته با خود آورده باشد و پیر یاسید که مأمور اداره شام حق است غذاها را در سفره بزرگی میچیند و پس از خواندن دعا مردم شام حق را صرف میکنند .

از مراسم شام حق اینکه استخوانهای بره یا خروس را نباید بشکنند پس از صرف شام استخوانها را بدقت جمع کرده در جای مناسبی دفن میکنند و در آخر مجلس نیز قدری شراب میآورند . پس از آنکه پیر آن را تبرک

کرده هر يك از آن جمع جرعه‌ای می‌آشامد . این مراسم را جشن خوانندگار یا جشن یاری می‌نامند . این جشن تا هفت روز ادامه دارد .

### اسرار مگو

#### ۱- قباله سرمگو یا قباله همیچده هزار عالم (۱)

اهل حق را عقیده بر این است هر ظهوری را علائمی است و از جمله علائم یکی قباله سرمگو است که باید وسیله‌ی مظهر به یاران دیده‌دار نشان داده شود . در توصیف این قباله گفته شده طفرائی است از نور که شاه ولایت علی به دست مبارک تقریر فرموده و در زیر ستونی از ستونهای مسجد کوفه پنهان کرده است . حکایت آن به نقل از متون اهل حق چنین است :

... شاه عالم روانه مسجد گردیدند ، بنحوی که شاه مردان وعده داده بود ، قدم مبارک را بمیان مسجد گذاشت و شانه چپ را بستون داده بدست چپ ستون را برداشت و بدست راست قباله سرمگو را و کاسه ماست را بیرون آورد . قیماقی در سر آن کاسه ماست بود و هر دوازده امام در سر قیماق ماست بود برداشت و قباله را بیاران دیدند . نشان داد ، دوازده مهر امامت در پایمش بود و پادشاه عالم و عالمیان گفت منم شاه خوشین و صاحب آسمان و زمینم و خط مهر شاه ولایت را بیرون آورد . چونکه این نشانه هارا دیدند مطیع و متقاد گردیدند .

شاه عالم فرمود که شخصی با هفت تن می آید برسریل و نیزه دار می‌نشیند و آنچه در قباله مذکور است از جهت شما مطالعه می‌نماید و کاسه ماست را بیاران تقسیم نموده و انگشت مبارک خود را به جهت شما به کاسه ماست می‌زند و بعداً هر چه امر فرماید مطیع و متقاد او باشد که او منم ، دن اویم ، و نام مردان را آشکار می‌نماید . و یاران چهار ملک این نقل را شنیدند گریه و زاری نمودند و شاه عالم اقرار با حضرت بنیامین نمود . و حضرت پیرالی مرد صاحب ذاتی بود باو نیز چند گونه امر نهانی امر فرمود که بملك موردین باشد و هر خس فرمود ؛ و بعد از آنکه کاسه ماست را بر تاش هورین نهاد و آن

۱- در متون خطی اهل حق قباله سرمگو به نام های گوناگون آورده شده است مانند ( قباله شاه ) و ( قباله سر ) و ( قباله ) و ( قباله شاه نهاد ) و ( قباله شاه نهانی ) .

موضع صد هزار گز بلندی داشت و بعد از آن میل شریف را بروی دریا انداخت و یاران در خدمتش بودند و خود را در روی بحر افکندند. در روی آب مشغول بچوگان بازی گردید و هر قدر اسب خود را جولان میداد گرد در زیر سم اسب بلند می گردید و آخر در نظر یاران غایب گردید . . . . . (سرانجام حقیقت)

\*\*\*

... پادشاه عالم (فرمود) قوچ کوهی و گاو کوهی آمد و احمد برنده گاو بود و قوچ کوهی را کشت ، قربانی کردند و صرف جم نمودند، و قواله سر مگورا (بر) تاش حورین انداخت (۱) ، یاران فرمود : آنکس بالای آن سنگ دیزه نشسته و قواله سر مگورا از تاش حورین پایین آورد و آفتاب را برگرداند ، بدانید من اویم ، او منم ، و نشانه وقت را فرمود و پیرها و اهل حق ها را و دیده دارها را و گوینده هارا مرخص گردیدند و یاران چهار ملک در آنجا ماندند. پادشاه عالم چند کلامی بحضرت بنیاهین فرمود که شما هم در فکر ذکر کار خود باشید تا سر وعده گاه به چشمه سلطان خواهم آمد و این فرمود و از نظر غایب شد . یاران چند مدتی در وعده گاه ماندند، بعد از آن هریکی بدیاری تشریف بردند . . . . . ( سرانجام حقیقت )

\*\*\*

. . . . . القصة چند مدتی گذشت :

پادشاه عالم بو عده گاه سلطان رفتند ببالای سنگ دیزه (سیاه) نشست. بدست یداللهی خود اشاره فرمود از آسمان چهارم آفتاب پائین آمد، و شروع کرد به آفتاب بازی بعد از آن آفتاب را مرخص فرمود و قبالة سر مگورا از تاش حورین پائین آورد و گفت من اویم ، او منم یا هو . . . . . (۲)

۱- تاش حورین یا تاش حورین که تاش کو (کوه) نیز گفته اند کنایه اشاره است به یکی از قله های زاگرس در نزدیکی شهر زور در کردستان عراق .

۲- نقل از : راز مگو و سنگ سیاه در ابران در سنت لرها و کردان اهل

حق - محمد مکرری پاریس ۱۹۶۸

\*\*\*

... روزی حضرت امیر در مسجد کوفه نشسته بود و یاران همگی در خدمتش حاضر بودند و چون رأی شاه ولایت بود چنین شود، خواست سر مگو و ذات و حدانیت خود را بر جمیع اهل حق وجوبنده مقام حقیقت روشن و هویدا نماید که اهل حقیقت راه و رسم و ادب خود را بدانند و معطل نمانند آن بود شاه ولایت ید مبارک خود را بسوی آسمان دراز کرد، بعد از زمانی یک طغراقباله بشکل نور آفتاب در کف مبارک بود و قلم را بدست مبارک برداشت آنچه سر مگو بود در میان آن قباله بدید شریف خود نوشت.

و پیرزالی اهل حق بود که علی الدوام کاسه ماستی داشت، نوبر را بخدمت شاه ولایت میآوردی و باز همان کاسه ماست را بخدمت شاه ولایت آورد.

قباله را بهم پیچیده شانه راست مبارک را بستون مسجد زد و بدست چپ ستون را برداشت کاسه ماست و قباله در زیر ستون مذکور مخفی نمود (۱) و امر نمود بهمین نشانی که ما اینهارا مخفی نمودیم بعد از سیصد و شصت و شش سال شخصی از ولایت (فیلی لرستان) بظهور خواهد رسید و سه دفعه آفتاب را از چرخ اخضر بر زمین آورد، آنکس که بهمین نشان نمونه ما را بظهور رساند ما اوئیم و او ما ئیم و او هر چه امر کند مطیع باشید و از مسجد برخاسته میلش بجاهه دیگر افتاد ...

\*\*\*

... شاه عالم (منظور شاه خوشین است) عازم و روانه مسجد کوفه گردید بنحوی که شاه مردان (علی) وعده داده بود، قدم مبارک را بمیان مسجد گذاشت و شانه چپ را بستون داد و بدست چپ ستون را برداشته و بدست راست قباله سر مگو را و کاسه ماست را بیرون آورده که در سر آن ماست بود برداشته قباله را بیاران دیده دار نمود و آشکار کرد، دوازده مهر امامت در

#### ۱- متن کردی قباله سر مگو:

پیره زالی بی وعهد حیدر	جام ماسی آوه آورد آوشهر
نوش جان مکر دشای دلدل سوار	روزی دهنده صغار و کبار
فرما صاحب نورای دژ آوماسه	ارای قباله سر مگو خاصه
تا نامه و ناو ممالک نو کرد	تا تشریف و ناوشار کوفه برد
قباله وزیر ستونش گذاشت	ستون مسجد و جاگه برداشت
فرما و مردان اینه بیاسانی	و عدد ارضی غافل نمانی

پائینش بود و گفت که منم شاه خوشین و صاحب آسمان وزمین ، و خط مهر شاه ولایت در پائینش بود. و ایشان چونکه این نشانه را دیدند همه مطیع شاه عالم گردیدند و پادشاه عالم امر نمود از عالم غیب قربان آمد بدستور قدیم و سابق قربان را صرف نمودند ...

\*\*\*

... بعد از آن دست قدرت را بسوی آفتاب بلند گردانید و قبالة سر هگورا که از نور قدرت و برنگ آفتاب بود پائین آورد ، هزارویک مهر باسم خالقی در سر قبالة مزبوره بود بمردان ظاهر فرمود و مردان حق دیدند که سلطان عالم به هزارویک صورت شده . همگی در یک صفت است . بعد از آن قبالة غایب شد و آن صورت هاهم غایب شدند و دیدند که سلطان عالم نیز تنها نشسته است و هفتاد و دو پیر در خدمت شاه عالم در جم (جمع خانه یا جم خانه) حاضر بودند ، و شاه عالم در جم حاضر بودند ، و شاه عالم بایشان فرمود قول و قرار حقیقت را بشما ظاهر نمودم باید گرفته باشید بقراری است که بنیامین پیر شرط است و داود رهبر است و پیر موسی وزیر و دفتر دار است ، و از قول و قرار اینها بیرون نشده باشید . و بمردان اسم در آنجا نهادند و جوز شاهی را در آنجا بنا نهاد .

\*\*\*

... در شهر زول (۱) بر سنگ دیزاور (۲) امر فرمود ای یاران باید

۱- شهر زور از شهر های کردستان عراق .

۲- دیزه در لغت کردی بمعنی سیاه است . در متون اهل حق چند جا از

سنگ سیاه باشکال گوناگون سخن رفته است مانند :

سنگ دیزاور - سنگ دیزه و سنگ سیاه ، بنظر میرسد سنگ سیاه در سنت اهل حق تشابهی باشد از حجر الاسود واقع در کعبه . بعلاوه در دفتر خزانه بردیوری گوران از دوره ای نام برده شده بنام دوره وزاور (یعنی دوره سنگ سیاه) . و در وصف وزاور مصطفی یکی از یاران سلطان گوید :

وزن قدرتن .

وزاور محک ، وزن قدرتن .

نشینگه بازن ، جاگه سورتن .

یعنی : (وزاور) وزنه قدرت است .

وزاور سنگ محک است ، وزنه قدرت است .

نشستگاه شاه باز است . مکان مقدس در جایی که نه عزت و شرف مشهور است .

قرار حقیقت را بگذاریم، پیر بنیاهمین عرض کرد ، یارب العالمین بچه قراری هست بدانیم . سلطان عالم فرمود : قرار حقیقت همین است که حق را حاضر و موجود بدانند ...

### ۲- قبائله ملکيات آذربایجان (۱)

پادشاه عالم جناب خان آتش دروقتی بود که در سهند تشریف داشتند ، اهل ولایت آذربایجان را جمع آوری کردند از پیش نماز و مجتهد و غیره بقرار ده هزار نفر ؛ در میان خودشان مشورت نمودند که جناب خان آتش میفرماید که « سهند مال من است » . از کجا آورده است . قرار بر این دادند : « حالا موسم زمستان است ، بنظر مولا رسیدیم از برای ما نهار کدو بیاورند ، و دویم باید قباله داشته باشد به مهر دوازده امام » . کلمه برخاستند بحضور مولا آمدند . دروقتی بود که پادشاه عالم تکیه داده بود بسنگ سیاه که حضرات رسیدند مولا فرمودند نهار بیاورید . دیدند از عالم غیب نهار آوردند همه کدو ؛ بعد از نهار پادشاه عالم فرمود پیش نمازها با ما مرافعه دارید؟ عیبی ندارد، دست یداللهی را دراز کردند از گوشه عمامه کلید را بیرون آوردند و فرمود به حجر که سنگ باشد : « بده محقره را » ، چه دیدند؟ سنگ شکفته گردید محقره بیرون آمد و مولا در محقره را باز کردند قباله شاهی را بیرون آوردند . مجتهدین دیدند مهر دوازده امام است در پای قباله . کلمه بخاک افتادند ، عرض کردند فدایت شویم کل عالم از مشرق تا مغرب مال شماست .

### ۳- سرمعراج

دیگر از اسرار اهل حق سرمعراج پیغمبر است و آنها را عقیده بر این است که غرض و منظور از معراج ، معرفت پیغمبر اکرم به مظهر حق و حقیقت یعنی علی بوده است و به معراج جسمانی معتقدند نه روحانی چنانکه در متون دینی آنها مسطور است :

..... روزی در شب جمعه جناب مولا با حضرت پیغمبر نشسته بودند و جناب مولا پنج کلمه از احوال سر مگو که اشاره شاه . شرط بنیامین . ردای

۱- نقل از : راز مگو و سنگ سیاه در ایران در سنت لرها و کردان اهل

داود. قلم پیر موسی . خدمت پاك رنڀيار است. بحضرت پيغمبر بيان فرمود و بعد از آن از عالم غيب ندا رسيد و حضرت جبرئيل پيغام خداوند عالم را آورد كه يا پيغمبر امر حق است بايد بخدمت مبارك همه آسمانها را به پيمائى و معراج نمائى.... و حضرت رسالت پناه به براق سوار شده با راهنمائى جبرئيل با آسمان رفت. چون با آسمان اول كه اسمش برقه Burqa بود رسيد شيرى سر راه بروى بگرفت و حق عبور خواست . بامشورت جبرئيل پيغمبر انگشردى خود (خاتم نبوت) را به دهن شير افكند شير راه داد و پيغمبر گذشت تا به آسمان دوم كه اسمش ارغنون Arghannun بود رسيد. ديد صد هزار صفا صفا كشيده اند همه صورت على است. ناگاه صورتها غايب شدند. از آن گذشت و با آسمان سوم كه نامش زبرجد Zebargad بود رسيد همه ظلمات بود، ديد هزار صفا صفا گذاشته اند و در پيش هر شمع على نشسته . بناگاه همه غايب شدند، از آنجا هم گذشت به آسمان چهارم كه اسمش سرماطول Sarmatul بود رسيد صد هزار قنديل ديد و در مقابل هر يك على نشسته. بعد از آن بي شمار قنطار شتر ديد از جبرئيل پرسيد بارهاى آنها چيست؟ گفت همه مدح و منقبت على است .

از آن هم گذشته به آسمان پنجم كه نامش اولو ulu بود رسيد. در آنجا ازدهائى كه صد هزار سرداشت راه براى بگرفت. جبرئيل گفت يا پيغمبر بايد شكرانه بگذارى حضرت فرمود چيزى ندارم. جبرئيل گفت در عقب تو كودكى است و در دست او سيبى. آن سيب را بگير و بشكرانه هديه كن. پيغمبر سيب را از كودك در مقابل ثواب هزار ركعت نماز گرفت و آن را چهار پاره نمود يكى را به ناپيدا داد يكى را بجبرئيل و يك قسمت را به كودك و قسمت آخرى را خود برداشت. و ازدها غايب شد و نود هزار شهر ديد و در دروازه هر شهر درويشى نشسته همه بصورت على و در هر شهر پانصد هزار مسجد و بر هر منبرى على نشسته و عظيم ميگويد. پيغمبر استغاثه كرد. بارالها چه سرى است كه در هر جا على را مى بينم؟ از عالم سيب ندا رسيد ه اى حبيب من على مشكل گشاى همه عالم است و با اين سيب همه جا حاضر است. بعد از آن به آسمان ششم كه اسمش زمرد Zomorrod بود رسيد. ديد على در لباس سبز نشسته و همه جاسبز

رنگ است. بعد به آسمان هفتم که موسوم به قمرمپان **Qorompân** بود رسید سواری را دید که اسب راجولان میدهد و او کسی غیر از علی نبود. از آنجا به آسمان هشتم بالا رفت دید پرده ستر کشیده‌اند و روی آن لوحی است رویش نوشته شده «علی فریاد رس همه عالم است» و در آن لوح اسم پنج تن آل عبا یعنی پنج عضو فامیل پیغمبر «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین» نوشته شده و سرمگوهم در آنجا بود و نوشته بود که علی ستار العیوب است. و از غیب ندائی آمد به آوای علی. پیغمبر صدای علی را شناخت، که به او نود هزار کلمه گفت. و گفت سی هزار کلمه را بامت خود بگو. سی هزار کلمه دوم را اگر خواستی بگو. و سی هزار کلمه آخرین را مگو که سرحق است. بعد ندا آمد یا پیغمبر شانه‌ها را برهنه کن پیغمبر کتف مبارک را برهنه کرد، دید پائی از غیب بر کتف مبارکش گذاشته شد این پا، پای علی بود. در این وقت ظرفی پر از شیر برنج باشکر از غیب ظاهر شد پیغمبر گفت تنها نمی‌خورم. ناگاه دستی پر مو از پشت پرده غیب ظاهر شد و نیمی از شیر برنج را برداشت و پنهان شد. سپس از عالم غیب سببی رسید و آن دست نیز ظاهر شد و سبب را دو نیم کرد نیمی را به پیغمبر داد و نیم دیگر را خود برداشته به پس پرده برد، بعد از آن پیغمبر گفت «حق دوست» صدای علی شنیده شد که گفت «حق یار دوست». در اثنای مراجعت از معراج پیغمبر به گنبد خضرا رسید. آنجا صدای خوش علی را شنید. دقایق الباب کرد یکی پرسید کیستی، جواب داد پیغمبر خدایم. صدا گفت «ما را به خدا پیغمبی نیست» بار دوم در زد صدا گفت «ما را خادمی می‌باید» سه روز و سه شب پیغمبر بیرون در ماند جبرئیل نازل شد گفت بگو «منم خادم الفقراء» و پیغمبر گفت «منم خادم الفقراء» بعد از آن در را گشودند. پیغمبر سلام داد و آنکه جواب سلام او را داد علی بود. در این وقت کسی از غیب پیغمبر را باعزاز و احترام بر خواند پیغمبر در شگفت شد. سپس برای تسلی خاطر او یکی از حاضرین دست خویش را رگزد. نه تنها از دست او خون جاری شد بلکه از دست تمامی حاضران خون فوران نمود. تنها یک نفر از این جمع غایب بود و او سلمان بود و خون دست او نیز از روزنه گنبد چکید. چندی بعد سلمان حاضر شد و دانه انگوری نیاز آورده و آن را به پیغمبر تقدیم کرد تا بین جمع تقسیم کند.

حضرت از آن دانه انگور شربت توحید ساخت. آنها چهل تن بودند و پیغمبر نگاه کرد دید هزار و یک صورت‌اند. از قدرت پروردگار همه از آن



شربت نوشیدند و همه مست باده الست شدند. بالاخره پیغمبر به زمین رسید و علی را دید. علی باو تبریک گفت و نصف سیب را باو نشان داد پیغمبر اقرار کرد که هر چه هست علی است و جز او غیر نیست. (مقاله اهل حق با بیان پذیرفت. معلوم شد اهل حق اعتقادات خاص و عجیب و غریبی دارند. حال علوم و معارف جدید تا چه حد باین اعتقادات صحه بگذارد بر ما معلوم نیست. و)

## ما آخذ

- ۱- ادبیات مزیدیستا یشتها از پور داود.
- ۲- بزهان الحق تالیف نورعلی الهی چاپ ۱۳۴۳ امیر کبیر.
- ۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان تألیف علیمحمد ساکی تهران ۱۳۴۳
- ۴- تاریخ ادیان تالیف دکتر ترابی .
- ۵- راز مگو و سنگ سیاه در ایران درست لرها و کردان اهل حق محمد مکرری پاریس ۱۹۶۸ .
- ۶- سرودهای دینی یارسان ترجمه ماشاءاله سوری تهران ۱۳۴۴
- ۷- شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت الله جیحون آبادی مکرری تهران ۱۳۴۵
- ۸- صدرنشر .
- ۹- طرائق الحقایق جلد دوم چاپ سنگی ۱۳۱۸
- ۱۰- عهد عتیق (سفر پیدایش) چاپ ۱۹۲۵ لندن .
- ۱۱- غلاة شیعه دکتر گلشن ابراهیمی رساله دکتری ادبیات فارسی تهران.
- ۱۲- قرآن .
- ۱۳- الملل والنحل - ترجمه فارسی صدر تر که اصفهانی چاپ علمی .
- ۱۴- هفتاد و سه ملت.
- ۱۵- دایرة المعارف اسلام بزبان فرانسه.
- ۱۶- محمد مکرری پاریس .

Encyclopedie de l'Islam paris 1960

L'Esotérisme Kurde paris 1966

Les Songes et Leur interpretation محمد مکرری ۱۷

Chez Les Ahl-e Haqq du Kurdistan iranien.  
paris 1959 .